در سال ۲۰۱۲ کتاب خاطرات سری گمشده دریاسالار برد منتشر شد که در آن دریاسالار ادعا کرده بود که از میان حفره‌ای در مرکز قطب‌جنوب وارد زمین تهی شده و با تمدن‌های پیشرفته بیگانه ملاقات کرده است. قطب جنوب ، یکی از اسرارآمیزترین مکان‌های زمین است. دانشمندان و پرسنل نظامی مختلفی در طول تاریخ به این مکان سفر کرده و موارد عجیب و غریب را در آنجا شاهد بوده‌اند. گفته می‌شود که این منطقه پوشیده از یخ و برف، اسرار بسیاری را در خود پنهان کرده و در زیر لایه‌های آن، می‌توان به اکتشافات خارق‌العاده‌ای دست پیدا کرد؛ تا جایی که باستان‌شناسان آمریکایی و اروپایی، از کشف اهرامی تاریخی در این قاره اسرارآمیز خبر می‌دهند. ورود به قطب جنوب ممنوع است امریکا و چند کشور دیگر اجازه ورود هیچ کس را به قطب جنوب نمی‌دهند چه اسراری پشت دیوارهای یخی قطب جنوب است ایا سرزمین‌های دیگری وجود دارد؟ ژنرال امریکایی از سرزمینی به بزرگی امریکا در پشت دیوارهای یخی قطب جنوب خبر می‌دهد. در نقشه‌های قدیمی نیز به وجود سرزمین‌های دیگری در پشت دیوارهای یخی قطب جنوب اشاره شده است.

کلمه ی «آگارتا» منشأ بودایی دارد. که به جهان زیرزمینی یا امپراطوری اطلاق می‌شود که تمام بودایی‌های واقعی بسیار به آن معتقدند. آنها همچنین معتقدند که جهان زیرزمینی دارای میلیون‌ها سکنه و شهرهای بسیار می‌باشد، استیلای عالی پایتخت جهان زیرزمینی است که محل اقامت حاکم عالی می‌باشد: به وی نیز پادشاه جهان هم می‌گویند. باور بر آن است که وی به دالای لاما تبت، که نماینده ی زمینی اوست، دستور می‌داد پیام‌های وی از طریق تونل‌های مخفی خاصی که جهان زیرزمینی را به تبت متصل می‌کنند منتقل می‌شدند. تونل‌های مرموز مشابه در برزیل هم پیدا شدند. به نظر می‌رسد برزیل در غرب و تبت در شرق دو قسمت زمین بودند که تماس بین جهان زیرزمینی و جهان سطحی به علت وجود این تونل‌ها به آسانی مقدور می‌شد. نیکلاس روریک ، ادعا داشت که ، پایتخت تبت ، با تونل به، پایتخت امپراطوری زیرزمینی آگارتا متصل بودند.ورودی این تونل تحت نگهبانی لاماهایی که به دستور دالای لاما سوگند حفظ آن جهان را از افراد ساکن خارج از آن خورده بودند، بود. تونل مشابه‌ی اتاق‌های مرموز را در شالوده ی هرم گیزه به جهان زیرزمینی متصل می‌کرد، که با آن فرعون‌ها با خدایان یا ابرمرد جهان زیرزمینی تماس می‌گرفتند.

مجسمه‌های غول پیکر مختلفی از خدایان و پادشاهان مصری همچون مچسمه‌های بودای پیدا شده در مشرق زمین، ابرمرد زیرزمینی را نشان می‌دهند که برای کمک به نژاد بشری به روی زمین آمدند. آنها به طور کلی بدوت جنسیت هستند. آنها فرستادگان سری آگارتا، جهان زیرزمینی هستند که هدف تمام بودایی‌ها نیل به آن است. سنت‌ها و آداب بودایی تعیین می‌کند که آگارتا اولین بار هزاران سال پیش وقتی یک مرد مقدس قبیله ای را که در زیرزمین محو شود هدایت نمود تشکیل شد. به نظر می‌رسد شبه کلونی‌ها از آگارتا می‌آیند، که بیقراری آنها را در سطح زمین و مسافرت‌های مکرر آنها برای نیل به خانه ی گمشده شان را بیان می‌کند. تاکنون تحقیقات بسیاری در خصوص سیاره زمین انجام شده است تا جاییکه بسیاری از اسرار این سیاره که زمانی پاسخی برای آنها وجود نداشت هم اکنون جز یافته‌های پیش پا افتاده علمی هستند، اما با این وجود باز هم به نظر می‌رسد که زمین همچنان چند سر فاش نشده دارد. یکی از این اسرار مربوط به وجود تمدن زیرزمینی در زیر لایه‌های زمین است که به تمدن آگارتا موسوم می‌باشد.

برای زمان‌های طولانی، انسان اعتقاد داشت که زمین، کره ای میان تهی است که در داخل آن یک تمدن عظیم زیرزمینی یافت می‌شود. در اوج باور به این نظریه بود که ژول ورن رمان سفر به اعماق زمین را نوشت. البته قبل از ژول ورن یکی دیگر از افرادی که به این موضوع دامن زده بود ادموندهالی بوده که در قرن هفدهم زندگی می‌کرد. او کاشف یک دنباله دار بود که هر ۷۵ سال یک بار از کنار زمین عبور می‌نمود.هالی معتقد بود که زمین از لایه‌های مختلف و با شرایط جوی متفاوت ساخته شده است. یکی از این لایه‌ها عظیم بوده و ۵۰۰ مایل ضخامت دارد. از نظر او شفق‌های قطبی و یا میادین مغناطیسی زمین ناشی از فعالیت لایه‌های مستقل زیر زمین بودند. یک قرن بعد ازهالی، فرد دیگر بنام جان کلویس سیمس به بسط این نظریه پرداخت و مقاله ای در خصوص برنامه خود برای سفر به اعماق زمین منتشر کرد. وی قبل از اینکه ماجراجویی رویایی خود برای سفر به اعماق زمین را شروع کند از دنیا رفت، با این وجود دیدگاه‌های او بستر ساز سفرهای عجیب انسان به قطب شد.

یک قرن بعد و در فاصله زمانی بین رکود بزرگ و جنگ دوم جهانی، دریاسالار ریچارد باید از نیروی دریایی آمریکا پیش قراول سفرهایی به سرزمین‌های قطبی شد. وی در جریان یکی از سفرهایش مطالبی را بازگو می‌کند که از فهم انسان خارج است. گویا در زمان پرواز بر فراز سرزمین قطب وی با شرایط جوی گرمی مواجه می‌شود و سرزمینی را می‌بیند که دارای حیواناتی شبیه به ماموت و گونه ای انسان بوده که در زیر زمین زندگی می‌کردند. او بر روی این سرزمین فرود می‌آید، سرزمینی که بسیاری عقیده دارند همان تمدن آگارثا بوده است.

در سال ۱۹۲۹ یک فرمانده ارشد نیرو هوایی آمریکا به نام ریچارد بایرد با هواپیما بر فراز قطب جنوب پرواز کرد و همین پرواز داستان‌ها و افسانه‌های شگفت انگیزی را بر سر زبانها انداخت. می‌گویند این شخص هنگام پرواز گزارشی مخابره کرد که از رادیو پخش شد و این پیام آنقدر عجیب و باورنکردنی بود که رسما خاموش شد.

او تعریف می‌کرد که ضمن پرواز بر فراز قطب، وارد یک توده مه غلیظ شد و هنگامی که از این مه بیرون آمد، ناگهان خود را بر فراز سرزمینی دید که اثری از یخ و برف در آن سرزمین به هیچ وجه دیده نمی‌شد. حتی می‌توانست در آنجا گیاهان مختلف، دریاچه‌ها و جانورانی را که شبیه به ماموت‌ها و یا گاوهای غول آسا بودند را ببیند. به طوریکه او اظهار می‌داشت در کنار این حیوانات انسان‌هایی هم زندگی می‌کردند.

کسانی که مشتاق اینگونه سخنان اعجاب انگیز از دنیاهای ناشناخته بودند، با قطع شدن برنامه رادیویی از بقیه سخنان این دریاسالار محروم شدند. بعدا سخنان بایرد چاپ شد و این شخص ادعا کرد که سرزمین ناشناخته ای در آن سوی قطب زمین وجود دارد و در سال ۱۹۵۷ نیز به وجود چنین قاره سحرآمیزی در میان آسمانها اشاره کرد و آن را سرزمین اسرار ازلی نامید.

به هر حال اسرار سخنان بایرد نه تنها کشف نشد بلکه روز به روز پیچیده تر گشت.

فرمانده ارشد نیرو هوایی ادعا کرد که در قطب شمال و قطب جنوب مناظر مشابهی از همین گونه مشاهده کرده؛ به طوریکه از قول این شخص گفته می‌شود که او تحقیقات خود را ادامه داد و در این سرزمین اسرارآمیز حیوانات عظیم الجثه، ماموت‌ها و گاومیش‌های متعلق به دوره چهارم زمین شناسی، گوزن‌های غول آسا و همچنین انسان مشاهده کرده.

پژوهشگران در پروازهای خود بر فراز قطب جنوب که در حقیقت به دنبال تحقیقات بایرد انجام می‌شد، به نتایج دیگری هم دست پیدا کردند. از جمله دریافتند که غلظت جو بالای قطب جنوب، تنها نصف غلظت جو در سایر قسمت‌های کره زمین است. آنچنان که با بالن‌های مخصوص هواشناسی آزمایش شده، وقتی انسان به قطب جنوب نزدیک می‌شود، هوای قطب جنوب به نحو غیرقابل توضیحی گرم تر می‌شود.

بایرد نیز قبلا به این موضوع اشاره کرده و گفته بود قطب جنوب انگار در یک پتوی گرم پیچیده شده است.

بنابراین اگر تصور کنیم در برخی مناطق اصلا برف وجود ندارد و دارای دریاچه‌ها و کوه‌های قهو ای رنگی هستند، این امکان وجود دارد که منطقه شگفت انگیزی که بایرد بر فراز قطب جنوب به آن اشاره کرد تنها یک افسانه نباشد و چنین منطقه ای با موجوداتی غیر از پنگوئن وجود داشتند.

اگر این واقعیت داشته باشد و آن چیزی که آقای بایرد دیده در آنجا وجود خارجی داشته باشد، ما چیزهای جدیدی را در این منطقه می‌بینیم که اصلا در مناطق دیگر قابل دید نیست.

ترجمه از دفترچه ریچارد برد:

من این یادداشت‌ها را مخفیانه می‌نویسم و همه چیز را نمی‌فهمم. آنها مربوط به پرواز من بر فراز قطب شمال در ۱۹ فوریه ۱۹۴۷ است.

زمانی می‌رسد که ضرورت حقیقت عقلانیت را پنهان می‌کند. من در زمان نوشتن این صلاحیت را ندارم که اسناد زیر را فاش کنم ... ممکن است هرگز برای عموم مردم آشکار نشود، اما وظیفه من این است که هر آنچه را که روزی خوانده می‌شود، یادداشت کنم.

کتابنامه: پایگاه قطب شمال، ۱۹/۰۲/۱۹۴۷

۶ 00 :تمام مقدمات پرواز شمال ما کامل است و ما می‌توانیم ساعت ۶:۱۰ با مخازن کامل سوخت از زمین جدا شویم.

۶ 20 :مخلوط هوا و سوخت در موتور مناسب خیلی اشباع است ، ما این مقررات را انجام داده ایم و اکنون موتورهای پرات ویتنی به خوبی کار می‌کنند.

۷ 30 :تماس رادیویی با پایه. بسیار خوب ، سیگنال رادیویی خوب است.

۷ 40 :من متوجه نشت روغن کمی در موتور مناسب شدم ، اما نشانگر فشار روغن نشان می‌دهد که همه چیز طبیعی است.

۸ 00 :کمی تلاطم به سمت شرق با ۲۳۲۱ فوت ثبت شد ، ارتفاع را به ۱۷۰۰ فوت تغییر دادیم ، تلاطم تکرار نشد ، اما وزش باد شدید عقب است. تغییرات جزئی در دریچه گاز ، اکنون هواپیما به خوبی کنترل شده است.

۸ 15 :تماس رادیویی با پایه ، همه چیز استاندارد است.

۸ 30 :دوباره تلاطم. ما در حال بالا رفتن از ۲۹۰۰ پا هستیم ، همه چیز خوب است.

۹ 10 :برف و یخ بی پایان ، مناطقی با لمس زرد ظاهر می‌شوند. ما برای بررسی بهتر این مناطق تغییر مسیر می‌دهیم ، مناطقی را مشاهده می‌کنیم که رنگ قرمز به بنفش دارند. ما دو سفر بر روی این مکانها انجام می‌دهیم و به مسیر برمی گردیم. تماس رادیویی با پایگاه ، ما موقعیت را مقایسه می‌کنیم و رنگ برف و یخ زیر خود را گزارش می‌دهیم.

۹ 10 :قطب نماهای مغناطیسی و ژیروسکوپی از نوسان متوقف می‌شوند. آنها می‌چرخند تا ما نتوانیم دوره ای را براساس دستگاه‌ها بگذرانیم. ما از قطب نما خورشیدی استفاده می‌کنیم به همان اندازه که امکان ادامه مسیر را به ما می‌دهد. هدایت هواپیما کاملاً دشوار است ، حتی اگر پوشش یخبندان بدنه قابل مشاهده نباشد.

۹ 15 :در دوردست ، چیزی شبیه کوه.

۹ 49 :بعد از ۲۹ دقیقه مطمئن شدیم که آنها واقعاً کوه هستند. یال کوهستانی کوچکی که قبلا ندیده ام!

۹ 55 :ما ارتفاع را به ۲۹۵۰ فوت تغییر می‌دهیم زیرا دوباره شاهد تلاطم شدیدی هستیم.

۱۰ 00 :ما بر فراز یک رشته کوه کوچک پرواز می‌کنیم ، و همچنان که ممکن است با دقت بیشتری به سمت شمال برویم ، همانطور که می‌توان تخمین زد. علاوه بر توده کوه ، شاهد پاکسازی کوچکی هستیم که یک رودخانه یا نهر در وسط آن قرار دارد.

اما نمی‌تواند دشتی سرسبز در زیر ما باشد! بدیهی است در اینجا مشکلی وجود دارد! باید برف و یخ باشد! در سمت چپ جنگلی را می‌بینیم که در دامنه کوه‌ها رشد می‌کند. دستگاه‌های ناوبری ما هنوز در حال چرخش هستند ، چرخ دنده چرخان به جلو و عقب است.

۱۰ 05 :من ارتفاع را به ۱۴۰۰ فوت تغییر می‌دهم و به سمت چپ متمایل می‌شوم تا بتوانیم دشت زیر خود را بهتر ببینیم. سبز است یا به دلیل خزه یا به دلیل چمن‌های بسیار بافته شده. نور در اینجا متفاوت به نظر می‌رسد. دیگر نمی‌توانم خورشید را ببینم. ما یک چرخش دیگر ایجاد می‌کنیم و چیزی را مشاهده می‌کنیم که شبیه یک حیوان بزرگ در زیر ما باشد. به نظر می‌رسد یک فیل است. نه !!! خیلی بیشتر شبیه ماموت! بطور باور نکردنی! اما اینطور است! ما در حال پایین آمدن ۱۰۰۰ پا هستیم ، و من دوربین شکاری می‌بینم تا بتوانم حیوان را بهتر ببینم. من متقاعد شده ام - این قطعاً یک حیوان شبیه ماموت است. ما به پایگاه اطلاع می‌دهیم.

۱۰ 30 :ما تپه‌های سبز بیشتری پیدا می‌کنیم. نشانگر دما در پشت عرشه ۷۴ درجه فارنهایت را نشان می‌دهد (توجه داشته باشید ، ۲۳ درجه سانتیگراد). در تابستان به سمت شمال ادامه می‌دهیم. دستگاه‌های پیمایش اکنون استاندارد هستند. از رفتار آنها تعجب می‌کنم. ما در حال تلاش برای اتصال به پایه هستیم. تماس رادیویی کار نمی‌کند!

۱۱ 30 :زمین زیر ما صاف و عادی تر است (به اصطلاح). در مقابل ما داریم به چیزی نگاه می‌کنیم که روی شهر می‌افتد !!!! بطور باور نکردنی! به نظر می‌رسد هواپیما به ویژه سبک است.

فرمان پاسخ نمی‌دهد! خداوند! در امتداد کناره‌های بال ما انواع عجیب و غریب ماشین‌های پرنده وجود دارد. آنها پرواز می‌کنند و به سرعت نزدیک می‌شوند. از نظر شکل ، به دیسک براق شباهت دارند. آنها به اندازه کافی نزدیک هستند تا بتوانیم علامت‌های آنها را تشخیص دهیم. سواستیکا است !!! خارق العاده. ما کجا هستیم؟ چی شد؟ من سعی می‌کنم یک چوب بکشم - هیچ عکس العملی !! ما اسیر برخی رذایل نامرئی می‌شویم!

۱۱ 35 :رادیوی ما صدایی به زبان انگلیسی با لهجه ظریف اسکاندیناویایی یا آلمانی را می‌شنود و می‌شنود. "دریادار ، به قلمرو ما خوش آمدید. ما طی ۷ دقیقه با هواپیمای شما فرود خواهیم آمد. آرام باش ، دریاسالار ، تو دست خوبی. " متوجه شدم که موتورهای هواپیمای ما متوقف شده اند! هواپیما تحت کنترل غیرقابل درک است و اکنون به تنهایی در حال چرخش است. کنترل بی فایده است.

۱۱ 40 :پیام رادیویی دیگری دریافت کردیم: "ما در حال شروع فرایند فرود هستیم." بعد از مدتی هواپیما به آرامی تکان می‌خورد و پایین می‌آید مثل اینکه در آسانسور نامرئی باشد. ما خیلی نرم پایین می‌آییم و زمین را با کمترین ضربه لمس می‌کنیم!

۱۱ 45 :من آخرین ورودی دفترچه ثبت نام خود را سرعت می‌دهم. چند مرد با پای پیاده به هواپیمای ما نزدیک می‌شوند. آنها قد بلند و موهای بور دارند. در فاصله دور ، شهر بزرگ با تمام رنگهای رنگین کمان در حال ضربان و چشمک زدن است. من نمی‌دانم اکنون چه اتفاقی خواهد افتاد ، اما سلاح کسانی را که به ما نزدیک می‌شوند نمی‌بینم.

صدایی را می‌شنوم که برای باز شدن درب بار به نام من صدا می‌کند. من گوش می‌کنم پایان دفتر خاطرات.

از این به بعد ، همه وقایع را از حافظه توصیف می‌کنم. وقایعی که در زیر شرح داده شده فراتر از هر تصوری است و اگر واقعاً اتفاق نیفتد کاملاً بی معنی است.

من و اپراتور رادیو را از هواپیما بردند ، اما آنها بسیار مهربان و با احترام با ما رفتار کردند. سپس سوار وسیله نقلیه ای شدیم که شبیه یک سکو اما بدون چرخ بود. او با سرعت زیادی ما را به شهر درخشان برد. به محض نزدیک شدن ، به نظر می‌رسید که شهر از برخی مواد کریستالی مانند ساخته شده است. خیلی زود به یک ساختمان بزرگ رسیدیم ، ساختمانی مشابه که در زندگی ام ندیده بودم.

این معماری یادآور کارهای فرانک لوید رایت بود (یادداشت: معمار آمریکایی ، معروف به خاطر پروژه‌های خارق العاده خود مانند فالینگ واتر یا موزه سلیمان) یا حتی داستان‌های کوتاه خارق العاده باک راجرز (یادداشت ، قهرمان ادبیات علمی تخیلی آمریکا) !! یک نوشیدنی گرم دریافت کردیم که به نظر هیچ چیزی که قبلا چشیده بودم نبود. معروف! بعد از حدود ۱۰ دقیقه ، راهنماهای غیرمعمول ما حاضر شدند و گفتند که باید با آنها بروم. چاره ای جز اطاعت نداشتم. من اپراتور رادیو خود را ترک کردم و به زودی وارد چیزی شبیه آسانسور شدیم.

مدتی پایین آمدیم ، سپس کابین متوقف شد و در بی صدا بلند شد! راهرو را ادامه دادیم که غرق درخشندگی صورتی بود. به نظر می‌رسید از خود دیوارها ناشی شده است. یکی از راهنماهای ما اشاره کرد که جلوی در بزرگ بایستد. نشانه‌هایی روی آنها بود که من نمی‌فهمیدم.

در بزرگ به آرامی باز شد و مرا به داخل دعوت کرد. یکی از راهنماها گفت: "نگران نباشید ، آدمیرال از شما پذیرایی می‌کند میزبان."

وارد پایین می‌شوم و نوری غیرمعمول و پر نور را می‌بینم که تمام اتاق را پر کرده است. وقتی چشمانم به این روشنایی عادت می‌کنند ، می‌بینم چه چیزی مرا احاطه کرده است. آنچه دیدم زیباترین چیزی است که در زندگی ام دیده ام. برای من توصیف خیلی زیبا بود. ظریف و ظریف بود. فکر نمی‌کنم هیچ کلمه ای بتواند آن را از نظر دقت یا جزئیات توصیف کند! افکارم با صدای خوش آهنگی کمی قطع شد:

"به کشور ما خوش آمدید ، دریادار." من یک مرد بزرگسال را می‌بینم که دارای ویژگی‌های چهره دلسوزانه است. او پشت یک میز بزرگ نشسته است. با تکان دادن دست یکی از صندلی‌ها را به من پیشنهاد داد. همانطور که نشستم ، او انگشتان خود را به هم گره زد و لبخند زد. او با صدای مهربان ادامه داد و پیام زیر را ارائه داد.

"ما به شما اجازه دادیم که به اینجا بیایید زیرا شما یک انسان نجیب هستید و در سطح زمین شناخته شده اید ، دریاسالار." نفس من روی کلمات "سطح زمین" متوقف شد! میزبان با لبخند ادامه داد: "بله" "شما در سرزمین آریانانی هستید (مبدا ، در سرزمین‌های آریانی)، دنیای درونی زمین. ما مدت زیادی از مأموریت شما نمی‌گیریم و شما را دست نخورده با سلامتی به سطح زمین بازگردانیم. خوب ، حالا دریادار ، من باید برای شما توضیح دهم که چرا اینجا هستید؟

ما از زمان انفجار اولین سلاح‌های هسته ای در هیروشیما و ناگازاکی در ژاپن نژاد شما را مشاهده کردیم.

در این زمان آشفته بود که ما برای اولین بار در سطح زمین ماژول‌های پرواز خود ، Flugelradsرا به زمین شما فرستادیم تا بفهمیم چه اتفاقی افتاده است.

البته الان در گذشته است ، دریادار عزیزم. اما من باید ادامه بدهم. می‌دانید ، ما قبلاً هرگز درگیر بی رحمی و جنگ‌های نژاد شما نبوده ایم ، اما اکنون مجبور به این کار شده ایم. شما دستکاری نیرویی کرده اید که برای انسان نیست. من در مورد انرژی هسته ای صحبت می‌کنم. فرستادگان ما پیغام‌هایی را به قدرت‌های بزرگ جهان شما ارسال کرده اند ، اما آنها هنوز گوش نمی‌دهند. امروز ما شما را بعنوان شاهد انتخاب کرده ایم که جهان ما واقعاً وجود دارد. ببینید ، دانش و فرهنگ ما هزاران سال قبل از شما است ، دریادار" .

من او را قطع کردم: "اما چگونه این ارتباط با من است، سر؟"

چشمان میزبان به ذهنم نفوذ می‌کرد و پس از مکثی کوتاه ادامه داد: "مسابقه شما به نقطه ای بدون بازگشت رسیده است. در میان شما کسانی هستند که ترجیح می‌دهند تمام دنیای شما را نابود کنند تا اینکه از قدرت خود که از آنها آگاه هستند دست بکشند. " سرمو تکون دادم و میزبان ادامه داد: "در سال ۱۹۴۵ و بعد ، ما سعی کردیم با نژاد شما تماس بگیریم ، اما تلاش‌های ما با خصومت روبرو شد . Flugelradsما گلوله باران شد. بله ، حتی توسط مبارزان شما برای تخریب پیگیری می‌شود. بنابراین ، اکنون ، پسرم ، من می‌گویم که طوفان بزرگی در جهان تو آماده می‌شود ، خشم سیاه که سالها خسته نخواهد شد. هیچ پاسخی در سلاحهای شما نخواهد بود ، علم شما از شما محافظت نمی‌کند.

و طوفانی می‌تواند تا آخرین گل فرهنگ شما لگدمال شود ، تا زمانی که تمام بشریت به هرج و مرج بی پایان پایمال شود. آخرین جنگ شما فقط مقدمه ای بود برای آنچه نژاد شما باید تجربه کند. ما در اینجا با هر ساعت همه چیز را با وضوح بیشتری می‌بینیم. فکر می‌کنی من اشتباه می‌کنم؟"

"نه" من جواب دادم "این اتفاق قبلاً افتاده بود ، قرون تاریک فرا رسید و پانصد سال دیگر ادامه یافت".

"بله ، پسرم." میزبان پاسخ داد. "قرن‌های تاریکی که اکنون خواهد آمد زمین را با حجابی تاریک پوشانده است ، اما من معتقدم که برخی از نژادهای شما از این طوفان زنده می‌مانند. چیز دیگری نمی‌توان گفت. در دوردست‌ها دنیای جدیدی را می‌بینیم که در ویرانه‌های نژاد شما متولد شده و به دنبال ارزش‌های افسانه ای گمشده است و پسران من در اینجا خواهند بود. در بازداشت با ما وقتی آن زمان فرا رسید ، ما دوباره بیرون خواهیم آمد تا به شما کمک کنیم نژاد و فرهنگ خود را زنده کنید. شاید در این بین شما بی فایده بودن جنگ‌ها و رقابت‌ها را درک خواهید کرد ... شاید در آن صورت برخی از قسمت‌های علم و فرهنگ شما بازگردانده شود تا بتوانید از ابتدا شروع کنید. تو پسرم ، باید با این پیام به جهان روی سطح زمین برگردی" .

بعد از این سخنان ، به نظر می‌رسید که جلسه ما به پایان رسیده است. مدتی همانند رویا در آنجا ایستادم ... و با این حال می‌دانستم که این یک واقعیت است. به دلیلی عجیب ، کمی خم شدم ، شاید به خاطر احترام ، شاید به دلیل فروتنی ، نمی‌دانم.

من ناگهان متوجه شدم که دو راهنمای من کنار من ایستاده بودند. "بیا بریم دریادار" یکی از آنها گفت: قبل از شروع، یک بار دیگر به میزبان نگاه کردم. او گفت، لبخند بر روی صورت عاقلانه اش وجود داشت، "خداحافظ پسرم!" او به نشانه صلح دستم را تکان داد. جلسه ما قطعاً تمام شده است.

ما به سرعت از طریق در بزرگ اتاق میزبان را ترک کردیم و دوباره وارد آسانسور شدیم. در بی سر و صدا باز شد و ما بالا رفتیم. یکی از راهنماهای من گفت: "اکنون باید عجله کنیم ، دریادار. میزبان نمی‌خواهد شما را بیشتر به تأخیر بیندازد و شما باید با این پیام به مسابقه خود برگردید" .

سکوت کردم همه چیز کاملاً باورنکردنی بود. وقتی ایستادیم ، دوباره افکارم قطع شد. وارد اتاق شدم و دوباره خودم را در کنار اپراتور رادیو خود دیدم. صورتش نگران بود. به او نزدیک شدم و گفتم: "بسیار خوب ، هووی ، خوب". دو راهنما ما را به وسیله حمل و نقل منتظر رساندند و خیلی زود به هواپیما برگشتیم. موتورها خاموش بود و ما بلافاصله سوار شدیم. هوا حالا با احساس فوریت خیس شده بود. به محض بسته شدن درب بار ، هواپیما با نیروی نامرئی شروع به صعود کرد تا اینکه به ارتفاع ۲۷۰۰ پایی رسیدیم. در بازگشت ، دو ماشین پرنده در کناره‌ها ما را همراهی می‌کردند. در اینجا باید توجه داشته باشم که نشانگر سرعت نشان نمی‌دهد که ما در حال حرکت نیستیم ، اگرچه در واقع ما با سرعت بسیار بالایی حرکت می‌کنیم.